

طوفان نوح

وَرِ جَمَكِرْد

ازم ذات العماد

از میان قصه‌های مذهبی اقوام سامی دوقصه است که زمینه اصلی آن دفاع از زندگی و حفظ نژاد بشر و تأمین آسایش اوست. درین گفتار بر سر آنیم که تا حد امکان پیرایه‌هایی را که طی قرون بر این دوقصه بسته‌اند بیکسو نهیم و آندو را باقصه دیگری که در کتاب دینی ایران باستان در همین زمینه وجود دارد بسنجیم.

نخستین داستان سامی قصه طوفان و کشتی نوح است و آن بطور خلاصه آنست که در دوران پیامبری نوح، ناسپاسی و گناهکاری عرصه زمین را فراگرفت و کوششهای نهدساله نوح برای ارشاد خلق و بازداشتن آنان از سیاهکاری و عصیان بجایی نرسید و مردم بجای آنکه باندروزهای او کوش فرا دارند با آزارش کوشیدند و کارش را بجان رسانیدند. نوح از خداوند خواست تا بلایی بر مردم فرو فرستد و از آنان هیچکس بر جای نهد (۱). خداوند نوح را فرمود تا کشتی بسازد و پیروان خویش را در آن جای دهد و برای جلوگیری از انقراض نسل جانوران «از هر حیوانی حفتی باخود در کشتی نشانده» (۲).

نوح چنین کرد. سپس بارانی شدید فرو بارید و آب از زمین جوشیدن گرفت و تمام ربع مسکون در آب شد و شیخ گوهها نیز بزیر آب پنهان گردید و جنبده‌یی ازین بلای عظیم بر کنار نماند و عفریت مرگ بر سراسر جهان هستی بال گسترده.

پس از چهل روز و چهل شب طوفان وا گذاشت. باران از باریدن بایستاد و زمین آبهارا فرو کشید. سفینه نوح بر کوه جودی (بروایت عهد عتیق کوه آرارات) بایستاد و ساکنان آن دیگر بار آتش حیات و هستی را در پهنه مظلم و مرگبار زمین برافروختند و

۱ - وقال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا (قرآن کریم: ۲۸/۷۱).

۲ - تفسیر ابوالفتوح رازی - چاپ تهران ۱۳۲۰ - ج ۵ - ص ۳۹۸ - و در روایات مربوط به طوفان چه در قرآن کریم و چه در عهد عتیق - از آوردن انواع نباتات بکشتی گفتگویی نیست، فقط در تورات از ذخیره «آذوقه» سخنی رفته است (رجوع کنید به: عهد عتیق - سفر پیدایش - باب ششم - فقره ۲۱).

چنانکه بر کسی پوشیده نیست ، کناهکاری و نافرمانی و سرکشی را از سر گرفتند ! اینست خلاصه داستان طوفان و کشتی نوح که تفسیرها و تاریخهای عمومی اسلامی و کتابهای مربوط بترجمه پیامبران در باب آن بشرح سخن گفته و روایتهای گوناگون نقل کرده‌اند و برای آگاهی بجزئیات آن می‌توان باین گونه مأخذها رجوع کرد .

مأخذ اصلی داستان نوح و طوفان نزد مسلمانان قرآن کریم است که در سوره‌های آن جای جای باین قصه اشارت رفته و سوره‌ی خساس (سوره ۷۱ - نوح) بدین سرگذشت اختصاص یافته است .

پیش از قرآن ، در عهد عتیق (سفر بیدایش - با بهای ششم و هفتم) نیز بتفصیل تمام از این حادثه گفتگو شده و حتی عرض و طول و ارتفاع کشتی و در و پنجره آن نیز بنا بر فرمان خداوندی معین گردیده است (۱) .



پیش از آنکه گفتگو در باب واقعه طوفان و سوابق تاریخی آن را آغاز کنیم ، داستان دیگری را که در صدر مقال بدان اشارت رفت ، باختصار بازمی‌گوییم . این داستان ، سرگذشت قوم عاد و کلتانی است که فرمانروای ایشان بساخت تا در آن بساط خداوندی بگسترده و به نشاط و لهو بنشینند ، اما عمرش وفا نکرد و هنوز از آن باغ جانبخش کامی نیافته هلاک شد :

« به روایت محمد بن اسحق و سدی و جز ایشان از مفسران و اهل تواریخ ، گفتند قوم عاد بزمین یمن بودند بجایی که آنرا احقاف گویند ... از میان عمان تا بحضرموت ، آنکه در زمین فاش شدند و شایع گشتند و قهر کردند مردمان را بفضل قونی که داده بود خدا ایشان را و خدای تعالی ایشان را قونی اعظیم داده بود . و ایشان بت پرست بودند ... خدای تعالی هود را به پیغمبری بایشان فرستاد ... او پیامد و ایشان را دعوت کرد باخدای تعالی و نهی کرد ایشان را از عبادت اصنام و ظلم کردن بر مردمان ، ایشان ابا کردند و قبول نکردند و او را بدروغ داشتند ... » (۲)

۱ - پس برای خود کشتی از چوب کوفرساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را بقرینند و آنرا بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرض پنج ذراع و ارتفاع آن سی ذراع و روشنی برای کشتی بساز و آنرا بذراعی از بالا تمام کن و در کشتی را در جنب آن بگذار و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. (عهد عتیق - سفر بیدایش - باب ششم فقرات ۱۶-۱۴) .

۲ - تفسیر ابوالفتح رازی - جلد چهارم - ص ۴۱۰

قوم عاد مردمی زورمند و توانا بودند ، « رسول (ص) گفت از قوم عاد مردان بودند که چون ایشان را با حیی یا قبیله‌یی خصومتی بودی یکی از ایشان پیامدی و سنگی عظیم از کوه بکنندی بر طول و عرض آن قبیله ، بیاوردی و بر سر ایشان فرو گذاشتی و هلاک کردی ایشان را » (۱) .

چون سرگذشت قوم عاد و بلایی که بدیشان نازل شد و آنان را از میان برد مورد بحث نیست ، بدین قدر اکتفا می‌شود .

این قوم را امیری بود بنام شداد بن عاد که بنای ارم ذات‌العماد را بدو نسبت می‌دهند . « وهب بن منبه روایت کرد از عبدالله بن قلابه که او گفت مرا شتری گم شد بطلب او در بیابان می‌گردیدم ، به بیابان عدن افتادم ، شهری دیدم در میان بیابان و حصنی در میان آن ، و پیرامن آن حصن کوشکهای بلند بنا کرده . گفت: فراز شدم آنجا و گمان بردم که آنجا کسی هست که من احوال شتر از وی بپرسم . بر در آن حصن بنشستم ، کسی در نمی‌شد و بیرون نمی‌آمد ، و هیچ حسی و حرکتی نبود . گفت : از اسب فرود آمدم ، و اسب را بیستم ، و شمشیر بر کشیدم ، و از در حصن در رفتم ، در بنا دیدم بغایت بلند و محکم و دو در در او آویخته از زرسرخ مرصع با انواع جواهر . گفت : مدهوش بماندم ، در یکی باز کردم شهرستانی دیدم که مثل آن کسی ندیده است ، و در او کوشکها معلق برداشته بر ستونهای زبرجد و یاقوت ، و بر بالای آن غرفه‌ها دیدم کرده از زروسیم و لؤلؤ و یاقوت ، و درهای جمله از زروسیم مرصع با انواع جواهر ، و در میان کوشکها بجای خاک مشک و زعفران ریخته بود و بجای سنگ ریزه انواع جواهر از در و یاقوت و زبرجد ، و در میان سرای بستانها ساخته و انواع درختان در آن میان نشانده و میوه‌ها برآمده و جوهرهای آب ساخته از زروسیم ، و بجای رنگ مر و ابرو و یاقوت و زبرجد در قعر جوهرها ریخته و آن از زیر آب پیدا بود . گفت: چون چنان دیدم ، می‌گردیدم ، کسی را نمی‌دیدم ، بترسیدم . آنکه اندیشه کردم ، گفتم : مانند این در دنیا هیچ جای نیست ، این الابهت نیست که خدای ما را وعده داد . گفت : از آن بنادق مشک و عنبر و از آن جواهر که بر زمین ریخته بود مشتیی پر کردم ، و چند آنکه خواستم که جوهری از آن جوهرها که در آن درهانشانده بودند بر کنم نتوانستم ، و بر گشتم و به یمن آمدم و با مردمان حکایت کردم ، و آن جواهر که آورده بودم اظهار کردم و بعضی بفرختم .

« این حدیث ظاهر شد و در زبانها افتاد تا بمعاوین رسید . کس فرستاد مرا بخواند ، و این حال در خلوت از من پرسید . گفت: چنانکه دیده بودم گفتم . معاویه را باور نمی‌بود .

کس فرستاد و کعب الاحبار را بخواند و گفت یا کعب در دنیا مدینه پی هست از زر و سیم و انواع جواهر بر این شکل و بر این هیأت؟ گفت، بلی هست، و من ترا خبر دهم بر آن کس که این بنا کرد - بدانکه آن راشد ادب عا د بنا کرد و ذکر این مدینه در قرآن هست ... معاویه گفت این حدیث برای ما بگوی . گفت بدان که عا د اولی قوم هود نبودند . و اما قوم هود از فرزندان عا د اولی بودند، و آن نخستین را دو پسر بود : یکی شدید و یکی شداد . چون عا د بمرد ایشان پادشاهی بنشستند و مردم را قهر کردند و شهرها بکشادند ... آنکه شدید بمرد و شداد بماند و پادشاهی باو افتاد و پادشاهان جهان مطیع او شدند و او را کردن نهادند ، و او مولع بود بکتابها خواندن ، هر کجا بذکر بهشت رسیدی خوش آمدی او را ، بخواندی و بر آن واقف شدی ، تا آرزو شد او را که در دنیا بهشتی بنا کند و صد مرد قهرمان بخواند با هر قهرمانی هزار استاد و مزدور ، و ایشان را بر کماشت و به اقصای عالم نامها بنوش و خبر داد که من بنایی بسازم چنین ، هر کس بآن مقدار که در خزانه اوست ، از زر و درم و انواع جواهر، باید تا مرا یاری دهد . از جوانب روی نهادند و آنچه داشتند بیاوردند . و او را دو بست و شصت پادشاه زیر دست بود . این قهرمانان برفتند در بیابانهای ساده راست خوش هوا ، و کاریزها بیاوردند و بستانها بساختند و بناها می کردند از زر و سیم و مرصع بجواهر می کردند چنانکه شداد بفرموده بود ، و سیصد سال در بنا آن روزگار برفت . چون تمام بکردند بایش شداد آمدند و گفتند تمام بساختیم . و در این وقت شداد عا د را نهمصد سال بود . گفت بروید و پیرامن آن حصنی کنید و گرد آن حصن کوشکها بنا کنید . برفتند و آن چنانکه فرموده بود تمام بکردند . هزار وزیر را بفرمود تا برگ و ساز برگرفتند که انتقال کنند بآن جایگاه که او از برای هر وزیر کوشکی فرموده بود . جمله هزار کوشک هزار خانه بر بالای او بود تا در هر خانه پاسبانی باشد . ده سال در آن رفت که ایشان ساز انتقال بکردند . آنکه برخاست تا با جمله لشکرها آنجا رود . چون بنزدیک آنجا رسید ، خدای تعالی صیحتی فرستاد و جمله را هلاک کرد و کس از ایشان در آنجا نشد . و در این روزگار یکی از جمله مسلمانان در آنجا رود : مردی کوتاه سرخ موی ، خالی برابرو دارد و خالی بر کردن ، بطلب شتری دریابان می گردد . بآن جایگاه افتد و در شود و ببیند . و مرد حاضر بود . کعب الاحبار باز تکرید ، سر را بدید . گفت ... بخدای که مرد اینست» (۱) .

راوی این داستان - کعب الاحبار - از یهودیانی است که بدین اسلام در آمده و بظن قریب بیقین اطلاعات خود را از کتب یهود مانند تلمود و غیر آن بدست آورده است .

بهر حال ، این باغ پس از ساخته شدن از نظر جهانیان پنهان ماند و بموجب بعضی روایات تا روز رستاخیز کسی جز آن مرد کوتاه قد سرخ موی بدان راه نخواهد جست (۱) .



در کتب دینی هند و اروپایی نیز ، داستانی وجود دارد که می توان آنرا با این دو داستان سامی سنجد . در اوستا از طوفان برفی که در زمان جمشید اتفاق می افتد و جنبندگان روی زمین را نابود می کند ، گفتگو شده است . اهور مزدا این حادثه را برای جمشید پیش بینی می کند ، و برای دفاع از زندگی و حفظ حیات موجودات بدو فرمان می دهد باغی بنام وژ (Var) بسازد .

اما پیش از آنکه ببحث درباب مشخصات و جمشید بپردازیم ، باید درباره شخصیت جمشید و سرگذشت او توضیحاتی داد :

جمشید ، یکی از قهرمانان مشترک اقوام هند و اروپایی است که نامش در اوستا - نامه دینی ایرانیان باستان - و ودا و مهابهاراتا ، منظومه های دینی هندوان ، آمده است . این امر می رساند که اقوام مذکور ، پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند و هر یک در نقطه بی بساط اقامت بگسترند ، جمشید را می شناخته اند .

در ادبیات سانسکریت نام جمشید «یم» و نام پدرش ویوسوت (Vivasvant) است . ویوسوت در مذهب ودایی دارای نوعی مرتبه الوهیت است ، و یکی از دو جفت فرزندان که از و دختر توستر (Tvastar) بوجود آمده «یم» و «یمی» هستند که درست شبیه به «مش یگ» و «مشیانگ» ایرانیان و اولین جفت بشرند و آدمیان از این دو بوجود آمده اند . جمشید موجودی جاویدان است ، و اگر چه در شمار خدایان نیست ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی می گذارد و با آدمیان زندگی دراز می بخشد ، و اگر آدمیان باو شیرچرب و پراز روغن هدیه کنند او نیز بدیشان زندگی درازی میان جانوران خواهد بخشید . یم در آسمان به آدمیان جایگاههای درخشان عطا می کند و در جشنها و خوشیها میان ایشان خواهد بود .

در منظومه حماسی مهابهاراتا یم شباهت بیشتری به یم (Yima) در اوستا دارد . چنانکه مرگ در عهد او - همچنانکه در اوستا آمده است - وجود ندارد . در اینجا یم باشکوه

۱ - این روایت با همین مضمون در الفلیله و لیلله نیز آمده است و کتاب مزبور به پنهان ماندن باغ ارم و اینکه کسی جز عبدالله بن قلابه بدان راه نخواهد یافت تصریح دارد .

وجلال بیشتری نشان داده می‌شود و پهلوانی جاودانی و فنا ناپذیر است و آدمیان را بوسیلهٔ مرک بمسکن اجدادشان راهنمایی می‌کند، و در حقیقت مرک «راه‌یم» است، و او برای میراندن آدمیان دو عامل در اختیار خود دارد که ب جستجوی افراد آدمی می‌آیند و ایشان را بخطئهٔ مرک راهنمایی می‌کنند. در همین خطه، اجداد آدمیان با هم بشادی و شادکامی می‌گذرانند. «... شاید یم کسی بوده که در تحکیم مبانی مدنی نژاد هند و ایرانی زحمات فراوانی کشیده و بهمین روی اهمیت و اعتباری خاص یافته باشد. از ریگ ودا (Rig-Veda) و اثر ودا (Athrava - Veda) خوب معلومست که داستان جمشید از دوره بی بسیار قدیم است و اگر ما قدمت آثار و دایمی را هم (که تقریباً به چهل قرن بالغ می‌شود) در نظر آوریم بخوبی به قدمت زمان و دورهٔ او متوجه خواهیم شد» (۱).

در اوستا نیز نام جمشید بسیار آمده (مانند: گاناها یسنای ۳۲ فقره ۸ - یسنای ۹ فقرات ۳ و ۴ و ۵ - آبان یشت فقره ۲۷ - ۲۵ - گوش یشت فقرات ۸ - ۱۱ - فروردین یشت - رام یشت - ارت یشت - زامیاد یشت و غیره) و از همین جا اهمیت فوق العادهٔ جمشید در ادبیات باستانی ایران نیز بخوبی هویدا است. اوستا جمشید را بسیار ستوده و نام او را با صفت‌های زیبا - دارندهٔ کلهٔ خوب - باشکوه‌ترین کسی که بر زمین پدیدار شد - کسی که نگاه او چون نگرستن خورشید بود - و امثال آن ذکر کرده است.

جمشید در اوستا قهرمان چندین داستان است که گفتگو در جزئیات آن نیازمند گفتاری جداگانه است و درین مختصر جای بحث آن نیست. اما شاید بعلمت آنکه جمشید در کتاب دینی ایرانیان جنبهٔ الوهیت داشته - به کارهایی که مباشر آن بوده است با اعتقادات اسلامی سازگاری نداشته قسمتی از «فردوسی» اوستا در «کتاب ادبی و تاریخی» بعد از اسلام نقل نشده و در بونهٔ فراموشی مانده است. بطوریکه در «مآخذی مانند شاهنامه و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی داستان جمشید باختصار تمام مذکور افتاده و بسیاری از قصص مربوط بدو ناکفته مانده است.

یکی ازین داستانها که خوشبختانه بتمامی در اوستای کنونی محفوظ مانده و بدست ما رسیده است، داستانی است که در «ندیداد باقی مانده است. در «ندیداد» پیش از هر نیک دیگر اوستا از جمشید سخن رفته و فر کرد دوم ازین نیک تنها قسمتی است که بتمامی وقف بر جمشید شده « (۲) و همین قسمت است که حاوی داستان واکذار خدایندی و فرمانروایی از طرف اهورمزدا بجمشید و اقدامات او در باب فراخ ساختن عرصهٔ زمین و تهیهٔ جا برای مردم و جانورانی که در دوران وی از گزند مرک آسوده مانده و در نتیجه بتعدادشان بسیار

افزوده شده بود، و نیز داستان طوفان برف و فرمان اهورمزدا بساختن «ور» و کیفیت بنای آن می باشد .

نخستین قسمت این فر کرد از موضوع گفتگوی ما خارجست و بدین سبب از نقل آن می گذریم . اما از فقره ۲۲ این فر کرد تا پایان آن حاوی داستان مورد بحث ماست :

۲۲- و اهورمزدا به بیم گفت : ای جم زیبا پسر و یونگهوت (Vivanghavant) بر کیتی زمستانهایی سخت خواهد رسید و با آنها سرماهای شدید و ویران کننده بی همراه خواهد بود . برجها ن مادی زمستانی سخت خواهد رسید و نخست از بلندترین کوهها گرفته تا ژرفای دره رودخانه اردوی (Aredvi) خواهد پارید .

۲۳- و تنها يك سوم از جانوران از میان جانورانی که در بیابانهای وحشتناک و کوههای بلند و دره های رودخانه ها زندگی می کنند می توانند گریخت .

۲۴- بیش ازین زمستان این کشور پراز چراگاهها بود ، اما در این زمستان از ریزش برف رود های بزرگی که از آنها می توان گذشت در جایهایی که اکنون کوسفندان از آن می گذرند پدید می آید .

۲۵- پس باغی (ور) که بلندی هر يك از چهارسویش يك چرتو^۱ (Tcharêtu) باشد بساز و در آنجا نطفه های چهارپایان خرد و چهارپایان بزرگ و آدمیان و سگان و مرغان و آتشهای سرخ سوزان را ببس . پس باغی که بلندی هر يك از چهارسویش يك چرتو باشد بساز تا جای آدمیان باشد و یکی دیگر که چهارسویش يك چرتو باشد بساز تا جایگاه چهارپایان باشد .

۲۶- در آنجا چوبهایی به بلندی يك هاتر^۲ (Hathra) جاری ساز و چمنهایی بوجود آور . در آنجا همیشه می توان خوردنیهایی برنگ زر که تمامی ندارد خورد . در آنجا خانها و ایوانها و حصاری بساز .

۲۷- نطفه مردان و زنانی را که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور . نطفه هر گونه حیوانی را که بر روی زمین از همه حیوانات بزرگتر و بهتر و زیباترند در آنجا بیاور .

۲۸- تخم هر گونه خوردنی را که بر روی زمین از همه لذیذتر و خوشبوترند در آنجا بیاور، و ازین نطفه ها و تخمها از هر يك جفتی را در آنجا بگذار چنانکه در تمام مدت اقامت

۱- چرتو مقیاسی است نامعلوم و ظاهراً يك میدان اسب دوانی گفته می شده است .

۲- هاتر بنا بر شرح پهلوی نیمی از يك چرتو است .

مردمان در «ور» آنها تپاه نگردند .

۲۹- مردم گوژ و دیوانه یا پیس‌دار و خمیدگان و کسانی که در آنها نشانی از

انگرمی‌نیو (Angra-mainyu) (اهریمن) باشد و امثال اینها نباید در آنجا گرد آیند .

۳۰- در جلو میدان نه پل بساز و در میان آن شش پل و در عقب سه پل . در قسمت

پیشین ازین پلها هزار نطفه مردان و زنان بیاور و در قسمت میابین ششصد و در قسمت پسین

سیصد . هر قسمتی از «ور» را با انگشتی زرین خود نشانی بکنه و برای این ور دری

درخشان بگذار چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن سازد .

۳۱- بیم با خود گفت باغی را که اهورمزدا بمن فرمان داد چگونه بسازم ؟ آنگاه

اهورمزدا به بیم گفت : ای جم زیبا پسر و یونگهوت ، خاک را با پای خود نرم و با دست

کل کن .

۳۲- بیم بهمانگونه که اهورمزدا می‌خواست رفتار کرد . خاک را با پای خود

نرم و با دست خود کل کرد ...

۳۳- آنگاه بیم ور را که از چهار سوی آن يك چرتو بود برای جایگاه مردان

وزنایی که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر و زیباتر بودند ساخت . ور را که بلند

هريك از چهارسوی يك چرتو بود برای جایگاه چهارپایان ساخت .

۳۴- در آنجا جویهایی پدیدارای يك هائو جاری کرد ، در آن چمنهایی ساخت ،

در آنجا او خانها و ایوانها و حصاری ساخت .

۳۵- در آنجا نطفه مردان و زنانی را که بر روی زمین از همه بزرگتر و بهتر

وزیباترند کرد کرد .

۳۶- در آنجا تخم هر گونه گیاهی را که بر روی زمین از همه بلندتر و خوشبوترست

گرد آورد . در آنجا تخم هر خوردنی که بر روی زمین از همه لذیذتر و خوشبوترست کرد

آورد و ازین نطفه‌ها و تخمها از هر يك جفتی در آنجا نهاد چنانکه در تمام مدت اقامت مردمان

در ور آنها تپاه نگردند .

۳۷- در آنجا از مردم گوژ و دیوانه و پیس‌دار و خمیدگان و کسانی که در آنها نشانی

از «انگرمی‌نیو» باشد ، و جز اینها ، اثری نیست .

۳۸- در پیش میدان نه پل ساخت و در میان آن شش پل و در دنبال سه پل . در

قسمت پیشین ازین پلها هزار نطفه مردان و زنان آورد و در قسمت میابین ششصد و در قسمت

واپسین سیصد - و هر قسمتی از ور را با انگشتی زرین خود نشانی گذاشت و برای آن دری

درخشان تعبیه کرد چنانکه بخودی خود درون آنرا روشن می‌ساخت .

۳۹- زردشت پرسید که ای آفریننده کیتی ، ای پاك ، ای اهورمزداى پاك ، چه روشنی‌ها درین ور که بیم ساخته است می‌درخشد ؟

۴۰- اهورمزدا گفت روشنیهای طبیعی و روشنیهای ساختگی (مصنوعی) ؛ در تمام سال تنها یکبار ستارگان و ماه و خورشید در آنجا غروب می‌کنند .

۴۱- هر سال يك روز بنظر جلوه می‌کند و هرچهل سال یکبار ازهرجفت اسان و همه حیوانات يك جفت بدیا می‌آید ، یکی نر و دیگری ماده - و این آدمیان بهترین صورتی در « ور » بیم زندگی می‌کنند .



در روایات پهلوی نیز اطلاعاتی درباب « ورجم کرد » بدست می‌آید . دردمینوک خرد ، چنین آمده است که چون باران مرکوشان باریدن گیرد همه مخلوقات اهورمزدا در معرض تلف افتند . درین هنگام در این ور که بیم بنا نهاد بازمی‌شود و همه آدمیان و چهار پایان و دیگر مخلوقات اهورمزدا زور بیرون می‌آیند و جهانرا از نو آباد می‌سازند .^۲

بموجب همین روایات بیم ور را در « اَران وچ » در زیر زمین بنا کرد . بنا بر نقل بندهشن « اَران وچ » یا ایرانویج در میانه پارس قرار داشته و سرزمین سعادت و شادکامی و بهشتی است که از دید عالیمان پنهان است .

در میان دیگر اقوام هند و اروپایی نیز نظایر چنین جایگاه سعادت وجود دارد . خاصه در ادبیات یونانی « باغ الیزه » و ادبیات سانسکریت « باغ خدایان » که در مهاپاراتنا وصف آن آمده است و بین این باغ خدایان هندوان و ورجمکرد ایرانیان قدیم شباهت فراوان وجود دارد .

پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همانندی طوفان جمشید بهام حادثه طوفان نوح - که در حقیقت داشتن آن کمتر می‌توان تردید کرد - باعث شده است که از قدیم مورخان این دو حادثه را بایکدیگر مقایسه کنند . مسعودی در مروج الذهب (چاپ پاریس - جلد دوم - ص ۱۱۲) روایتی نقل می‌کند که بموجب آن ، جمشید در دوران طوفان بر زمین فرمانروایی یافت .^۲ مأخذ

۱ . وندیداد : قسمت آخر فر کرد دوم . ترجمه آقای دکتر ذبیح الله صفا از روی ترجمه بارتولومه (Bartholomae) در حماسه سرایی . ص ۴۳۱ بیعد .

۲ . حماسه سرایی : ص ۴۳۸

۳ . عبارت مسعودی در مروج الذهب اینست : ثم ملك اخوه جم وکان ينزل بفارس وقيل انه كان في زمانه طوفان

این تطبیق شباهتی است که بین دو روایت سامی و هند و اروپایی وجود دارد . گفتیم که درباب حقیقت داشتن واقعه طوفان کمتر می توان تردید کرد . زیرا اولاً دلیلی وجود ندارد که بتوان وقوع چنین حادثه‌یی را غیر ممکن پنداشت . ثانیاً افسانه طوفان در متون کلدانی نیز موجود است و نویسندگان تورات ، اصل فکر را از نویسندگان کلدانی گرفته و با آزادی کامل در آن تصرف کرده و آنرا با نظر مذهبی خاص خویش و مسائل روحانی و رفتار خدای خود منطبق ساخته‌اند .

در باب تاریخ حدوث این واقعه نیز حدس‌هایی زده می شود . کلید این حدسها ، قرار گرفتن کشتی نوح بر روی کوه آرارات است . این قرینه نشان می دهد که طوفان در دورانی وقوع یافته است که روابط بین قبایل و اقوام گوناگون بسیار توسعه یافته بوده است و اقوام ساکن بین النهرین کوههای آرارات واقع در ارمنستان را می شناخته‌اند و این خود یکی از اماراتی است که جدید بودن تاریخ طوفان را نشان می دهد . محققین با توجه باین امر و دیگر قرائن طوفان را از حوادث قرن هشتم پیش از میلاد مسیح می دانند .

آنچه مسلم است علمی که برای بروز طوفان ذکر شده است ، بمنظور تطبیق آن با اعتقادات دینی و بدست آوردن نتیجه تریبیتی و اخلاقی و دینی است ، تا با استناد بدان بتوان نسل‌های بعدی را از ارتکاب گناہانی که نیاکانشان را بدین روز سیاه نشاند بر حذر داشت . وقتی ازین قسمت بگذریم ، برای کسانی که در سواحل دجله و فرات می زیسته‌اند ، طغیان وحشت انگیز آب و دید آمدن طوفانهای سخت که منجر بخسارات و تلفات جبران ناپذیر می گشته است امری عادی و همیشگی بوده است و بعید نیست که اقوام مذکور ازین حوادث مصیبت آمیز افسانه‌یی پرداخته و شاخ و برگ می بدان داده و بصورت يك بلیه عالمگیر در آورده باشند .

رساله جامع علوم انسانی

آنچه در آن تردید نمی توان کرد اینست که بین طوفان نوح و باران مر کوشان دوران جمشید از یکسو ، و میان ورجمکرد و ارم ذات العمد از سوی دیگر ، شباهت بسیار وجود دارد : خداوند هم بجمشید و هم بنوح دستور می دهد که برای روشنایی باغ و کشتی خویش منفذی بر کشایند و مشخصات این دریاچه را نیز با آنان باز می گوید . باغ جمشید در زیر زمین ساخته شده و ارم ذات العمد نیز بر زیر زمین رفته و از دیده جهانیان پنهان مانده است . در ورجمکرد نیز مانند باغ ارم سخن از کوشکها و خسارهاست و تعداد

(بقیه در صفحه ۱۴۷)

طوفان نوح ...

بقیه از صفحه ۹۶

کسانی که بدانجا می‌روند هزار نفر و معادل تعداد کسانی است که برای اقامت در باغ ارم برگزیده شده بودند. این قبیل شباهتها زائیدهٔ تصادف نیست و اگر در نظر داشته باشیم که دانشمندان، تاریخ زندگانی جمشید را بیش از چهل هزار سال پیش تخمین زده‌اند، می‌توان تصور کرد که درین روزگار دراز ممکن است این افسانه توسط جهانگردان و مسافران تا اقصی نقاط دنیای آنروز راه یافته باشد.

البته چنانکه در نقل سینه بسینهٔ هر افسانه‌یی ممکن است اتفاق افتد، این داستان نیز تغییراتی یافته و جزئیات آن صورتی دیگر بخود گرفته‌است. خاصه آنکه اقتباس کنندگان آنرا بر طبق مقتضیات محلی و افکار و آرمانهای خویش دگرگون می‌سازند و شکلی که پسند خاطر آنانست بدان می‌دهند و آنرا با عقاید دینی و آداب و عادات و رسوم خویش سازگار می‌گردانند. اما این شباهت بهیچوجه دلیل آن نیست که اصل این حوادث یکی بوده و مثلاً باران مرکوشان جمشید، درست در روزگار طوفان نوح باریده بوده است.

در قرون گذشته عده‌یی که در واقعیت داشتن افسانه‌های تورات اصرار قراوان می‌ورزیدند، و برای اثبات ادعای خویش بدنبال قرائن و امارات و مدارک و اسناد می‌گشتند، در افسانه‌های چینی و هندی و سرخ پوستان آمریکایی نیز حکایاتی نظیر داستان طوفان نوح بدست آورده بودند و از آنها بصورت مدارکی برای دادن جنبهٔ جهانی و عالمگیر بطوفان نوح استفاده می‌کردند.

عده‌یی از دانشمندان نیز که در نظرهای علمی خویش گرفتار مشکلاتی شده و نمی‌توانستند وجود فسیلها و سنگواره‌های حیوانات دریایی را در قلّه کوههای بلند توجیه کنند، این قصه را وسیلهٔ خوبی برای اثبات نظر خویش می‌پنداشتند و بدان اظهار تمایل می‌کردند.

اما امروز این گفتگوها اهمیت و اعتبار خویش را از دست داده و طرفداران آن نیز بکلی از میان رفته‌اند. آنچه می‌توان از تطبیق و سنجش این داستانها دریافت همانست که داستان طوفان جمشید و باغ وی در پدید آوردن و شکل دادن بواقعهٔ طوفان و ارم ذات‌العماد بی‌تأثیر بوده و هر دو از یک فکر - فکر دفاع از زندگی بشری و حفظ هستی - الهام می‌گرفته است.